

## صدرالدین محمد دشتکی شیرازی زندگی، آثار و آراء فلسفی

پروین بهارزاده

دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

چکیده:

سید سند صدرالدین محمد دشتکی از سادات خاندان دشتکی است که با بیست و چند واسطه به زید بن علی بن حسین (ع) می‌رسد. وی از ذهنی بسیار نقاد بهره‌مند بود. دروس حدیث و شرعیات را نزد پدرش غیاث‌الدین منصور فراگرفت. سلسله مسموعات او در علم کلام به امام محمد غزالی، امام فخر رازی و علامه حلی می‌رسد و در منطق و فلسفه به خواجه نصیر، بهمنیار و ابن سینا.

دوران حیات او مصادف با فرمانروایی حسن بیگ و یعقوب میرزا بود (خواندمیر، ۶۰۵/۳). از لحاظ مالی فرد متمکن بوده و در سال ۸۸۳ق دو هزار ذرع از املاک دشتک را خرید تا مدرسه بزرگ منصوریه را در آن بنا نهد. شیوه علمی او بیشتر شرح و تعلیقه نویسی توأم با نوآوری و ارائه نظرهای بکر است. تشابه نام وی با صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) گاه سبب شده که بعضی از کتابهای او، از جمله اثبات‌الواجب به ملاصدرا منسوب شود.

**کلید واژه‌ها:** دشتکی، دوانی، ملاصدرا، اثبات واجب، اوصاف باری تعالی.

با اندک پژوهشی در تاریخ حکمت در ایران به این واقعیت دست می‌یابیم که بزرگترین فیلسوفان جهان اسلام بعد از خواجه نصیرالدین طوسی، علامه قطب‌الدین شیرازی (در قرن هفتم)، میر سید شریف جرجانی (در قرن هشتم)، سید سند میر صدرالدین دشتکی و یا جلال‌الدین دوانی (در قرن نهم)، میرغیاث‌الدین منصور دشتکی

(در قرن دهم) و صدرالمآلهین (در قرن یازدهم)، همه برخاسته از شیرازند. به تعبیر شهید مطهری، بزرگترین جریان فکری- فلسفی در فاصله قرون هشتم تا دهم - که برخی آن را آمیخته با ابهام و تاریکی می‌دانند (نصر، ۴۰۰) - در حوزه شیراز آغاز شده و سرانجام از دست صدرالدین محمد دشتکی و پسرش غیاث‌الدین منصور به دوره اصفهان و میرداماد و ملاصدرا می‌رسد (۲۷۶/۱).

### سادات دشتکی

سادات دشتکی از قرن پنجم به شیراز آمده‌اند و در قرون بعدی، فرزندان آنان خانواده معروفی را تشکیل دادند. نسب ایشان به زید بن علی بن الحسین (ع) می‌رسد. بر اساس نوشته سید علیخان حسینی مدنی شیرازی در کتاب *سلوة الغویب*، اولین فرد از سادات دشتکی که به شیراز رفته، ابو علی نصینی است (فسائی، ۱۰۳۸/۲). بزرگترین فرد این سلسله دانشمند و ادیب نامدار، سید علیخان مدنی دشتکی شیرازی (۱۱۱۸-۱۰۵۲ق) واسطه در اجازات حدیث است و مؤلف کتابهای *سلافة العصر*، *الحدائق النديه فی شرح الفوائد الصمدیه*، *ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیدالساجدین*، *سلوة الغریب* و... (نورانی، ۱۰۴).

از دیگر افراد این خاندان، سید ضیاءالدین عربشاه (۶۷۵ق) بود که در فارس به قضاوت رسید. پسرش امیرعزالدین اسحق نام داشت. وی نیز مانند اجداد و اسلاف خود از سادات جلیل‌القدر بود. در تصوف کتابی نگاشت به نام *مصباح‌الدجی* و در سال ۷۲۷ق درگذشت. پسرش امیر روح‌الدین مفسری دانا و جامع بود و به نشر حدیث علاقه وافر داشت. وی در سال ۷۳۴ق وفات یافت. برادر وی به امیرصدرالدین محمد موسوم بود، از بزرگان و فضیلتی بنام شیراز که در سال ۷۵۴ق یا ۷۶۷ق. درگذشت. پسر ابراهیم ملقب به شرف‌الدین یا شرف‌الملة است، دانشمندی خوش بیان که در تصوف نیز مقامی والا داشت. پنجاه سال در مدرسه رضویه و مسجد عتیق و عظم کرد و در سال ۷۸۸ق درگذشت. فرزند وی صدرالدین محمد و نبیره‌اش «غیاث‌الدین منصور» و نتیجه‌اش نیز «صدرالدین محمد» (۹۰۳د) نام داشت و اوست که از سوی فیلسوف شهیر متأخر، ملاصدرای شیرازی به صدر المدققین و السید السند ملقب گشته است. سید سند

صدرالدین محمد دو پسر داشت، یکی غیاث‌الدین منصور (۹۴۸ق) و دیگری عمادالدین مسعود که در ۹۵۱ یا ۹۵۵ق درگذشته است (نعمت‌الهی، ۲۲۶/۳).  
هانری کربن از سلسله فیلسوفان خاندان دشتکی تحت عنوان «مکتب شیراز» یاد کرده است (ص ۴۷۳).

### زندگینامه صدرالدین محمد دشتکی (سید سند)

«محمد بن منصور بن محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی مکتبی به ابوالمعالی و ملقب به صدرالدین می‌باشد. از دیگر القاب او سیدالحکماء، صدرالعلماء، صدرالحکماء و صدرالحقیقه است. در کتب متأخر از او با عناوین صدرالمدققین، السید السند و یا سید سند یاد می‌شود. ملاصدرا با عناوین بعض اهل التحقیق، السیدالعظیم، بعض الاماجد، بعض المدققین، و بعض الاذکیاء نیز از وی نام می‌برد (۱/۴۱۶، ۳۱۵، ۵۹، ۲۸۸/۵، ۲۹۲، ۳۲۰/۳، ۹۵).

چون نسبش به حسین بن علی (ع) می‌رسد (فسائی، ۲/۱۱۴۲)، در نوشته‌هایش خود را حسینی معرفی نموده است.

سید سند چنانکه فرزندش غیاث‌الدین منصور در شرح رساله اثبات الواجب وی آورده، در روز سه شنبه دوم شعبان سال ۸۲۸ در محله دشتک شیراز متولد شده و در دوازدهم رمضان سال ۹۰۳ در ۷۵ سالگی به دست طایفه ترکمان بایندریه به شهادت رسیده است (ص ۱۹۶).

شخصیت و ویژگیهای فردی صدرالدین محمد از سوی فرزندش چنین ترسیم شده است:

«او از مکاسب بهترین آنها یعنی کشاورزی و احیای زمینهای موات را برگزید و به احداث قنوات و بازسازی قریه‌ها همت گماشت. وی بین مباحثه و تدریس و عمارت و زراعت و نظم امور دنیوی و مصالح اخروی و بهبود کار رعایا و اصلاح مردم جمع کرده بود. در جمع بین مصالح دنیا و آخرت قادر و متمکن بود و زمام امور را در هر دو جهت در دست داشت (یعنی دارای ریاست دینی و دنیوی بود). بر شریعت پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله تحقیقاً و نه تقلیداً ملتزم بود. شطرنج را خوب بازی می‌کرد و ابتدای امر به حلیت آن فتوی می‌داد ولی بعداً نظرش به حرمت آن تعلق گرفت و آن را ترک کرد. صدقه و مبرات زیادی از او مشاهده می‌شد. کثیرالصلوة بود و به حج و زیارت‌اتمه علیهم السلام همت

وافر داشت. در فنون عملیه مثل زراعت، احداث قنات، ساختمان سازی و عمارت، داناترین اهل زمانش بود و اساتید هر کدام این فنون و صنایع بر او وارد می‌شدند، در برابرش خصنوع کرده و به‌دانش اندوزی می‌پرداختند. بین علوم حقیقی و معارف الهی و مباحث نقلی از یک طرف، و مکارم پسندیده و اخلاق نیکوی محمدی و کمالات گرانقدر نفسانی و صفات شایسته و متناسب بدنی از طرف دیگر، جمع کرده بود. شاگردان بسیاری از محضرش استفاده می‌کردند... "غیاث‌الدین، ۱۹۴).

## تحصیلات و مشایخ علمی

صدرالدین محمد دروس حدیث و شریعات را نزد پدرش غیاث‌الدین منصور و پسر عموی پدرش، سید نظام‌الدین احمد دشتکی و ادبیات عرب و فقه را نزد پسر عمویش سید حبیب‌الله دشتکی فراگرفت و منطق و حکمت را زیر نظر مولی قوام‌الدین محمد کلباری یا کربالی تلمذ نمود (خواندمیر، ۶۰۵/۳). قوام‌الدین کربالی از شاگردان میرسید شریف جرجانی است که در شیراز به تدریس علوم عقلی اشتغال داشته و محقق دوانی و صفی‌الدین ایجی و شرف‌الدین علی شیفتگی و سید ضیاء‌الدین نورالله مرعشی شوشتری (جد قاضی نورالله شوشتری) از شاگردان او محسوب می‌شوند. اما بین صدرالدین محمد و قوام‌الدین کربالی به هیچ وجه رابطه استاد و شاگردی وجود نداشته، بلکه بر عکس بین آن دو مباحثات و مناظرات فراوان در گرفته است (کاکائی، ۸۳).

برخی نیز معتقدند وی حکمت و کلام را از سید فاضل مسلم فارسی و جمعی دیگر اقتباس نموده که سلسله تلمذ بعضی از ایشان تا رئیس‌الحکماء ابوعلی سینا منتظم می‌شود و به افرادی چون قطب‌الدین علامه شیرازی (د ۷۱۰ق) و سلطان‌المحققین خواجه نصیرالدین طوسی منتهی می‌گردد. سلسله بعضی دیگر به متکلمانی، همچون حجة‌الاسلام غزالی و فخرالدین رازی و شیخ علامه جمال‌الدین حسین بن مطهر حلی منتهی گردد (شوشتری، ۲۳۲/۲).

## روش علمی

سید سند صدرالدین محمد با اینکه تحت تأثیر افکار فلاسفه پیشین، چون شیخ رئیس ابوعلی سینا و ابونصر فارابی بوده، لیکن اندیشه‌های نو و بکری ارائه کرده که در

کتب پیشین سابقه نداشته است. در واقع باید او را فیلسوفی دانست که دارای نظام فلسفی خاصی است، گرچه در بعضی موارد اندیشه‌هایش ترکیبی از عقاید متکلمین و فیلسوفان آزاد اندیش بوده است.

وی درباره اندیشه‌های تازه خود در ابتدای حاشیه‌خویش بر شرح تجرید می‌نویسد:  
"من این شرح را برای روشن شدن معضلاتی که فضلا در آن در مانده و مشکلاتی که علما در آن متحیر شده‌اند، نگاشته‌ام... بعضی از این نکات را از کتب قوم و بخصوص شفاء اخذ کرده‌ام و آنها را به مأخذ اصلی خود نسبت داده‌ام، مگر در مواردی محدود. بعضی دیگر از این نکات، در کتب گذشتگان وجود نداشته و در کلام دیگران نشانی از آن نیافته‌ام. از تو می‌خواهم که قبل از بررسی و تأمل به انکار نکات تازه و بکر آن مبادرت نوری، بلکه کوششت را در کشف و فهم مطالب به کارگیری، آن‌گاه به انکار یا اذعان پرداز.".

غیاث‌الدین منصور، در توصیف روش علمی پدر چنین نگاشته است:

«عادت و روش نیکویش این بود که در کتابهایش چیزی را جز آنچه نظر مختص خودش بود، بیان نکند. آنچه را دیگران بیان داشته بودند. در کتب خویش نمی‌آورد مگر آنکه آن را به صاحبش نسبت دهد و سپس نظر خود را در آن باب بیان کند. به همین دلیل اکثر تألیفاتش را تعلیقه و شرح تشکیل می‌داد، زیرا در این شیوه، آنچه دیگران در متون و شروح خود آورده‌اند، نمی‌آید. به هر حال، هر چند کتب او کم تعدادتر و کم حجم‌تر از کتب دیگر علما و حکمای بزرگ بود، لیکن نکات بکر منحصر به فرد این کتابها از افادات غیر او بیشتر و مهم‌تر است. چنانکه این امر بر کسی که اهل تتبع و انصاف باشد، پوشیده نیست.» (کشف الحقائق المحمدیه، فصل هفتم).

## برخی آراء فلسفی

سید سند آراء و اندیشه‌های فلسفی خود را در مسأله حق تعالی در رساله‌های مختلف خویش، از جمله رساله‌ مستقلی با عنوان اثبات الواجب به رشته تحریر در آورده است. این رساله توسط فرزندش غیاث‌الدین منصور با عنوان کشف الحقائق المحمدیه شرح شده است.

اثبات واجب تعالی: متکلمین پیش از سید، در مقام اثبات صانع به حدوث عالم متوسل می‌شدند و معتقد بودند که چون عالم حادث است از این رو محتاج به محدث و مؤثری است قدیم. طبعیون نیز با توجه به نظام کلی عالم و اینکه هر متحرکی ناگزیر

احتیاج به محرکی غیر متحرک دارد، به اثبات صانع و مبدأ اول می‌پرداختند. این برهان برهان ارسطو یا برهان علل فاعلی نام گرفته است. فارابی با عدول از شیوه این دو گروه، موجود را با نظر در اصل وجود، به ممکن و واجب تقسیم کرد و بیان داشت که ممکن، خواه قدیم زمانی باشد و خواه حادث، نیازمند به علت و مرجحی خواهد بود و چون دور و تسلسل باطل است ناگزیر موجودات منتهی به علتی می‌شوند که خود معلول نباشد.

سید سند نیز از نحوه استدلال فارابی تبعیت کرده و پس از تقسیم وجود به ممکن و واجب با اذعان به اینکه ممکن فی حد ذاته نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم بلکه نیازمند علت و مرجحی می‌باشد، و با تأیید برهان وسط و طرف که از سوی برخی حکما برای تباهی و ابطال تسلسل علل مطرح شده، نتیجه می‌گیرد که سلسله علل باید یک واجب الوجود ختم شود، زیرا مبدأ باید علت مطلقه‌ای باشد که خود معلول نباشد. «فان لم یکن فی الموجود ما هو الواجب الوجود بذاته لم یکن موجوداً اصلاً التالی ظاهر البطلان» (ملاصدرا، ۱۰).

آراء سید سند در مسأله واجب الوجود به اختصار از این قرار است:

- ۱- واجب الوجود موجود بالذات است.
  - ۲- وجود واجب مجرد از ماهیت است.
  - ۳- واجب الوجود قابل تقسیم به اجزا نیست که از این معنی به "احدیت" تعبیر می‌شود. و قابل حمل بر کثیرین نمی‌باشد که از آن به "واحدیت" تعبیر می‌گردد.
  - ۴- تعدد واجب بالذات جایز نیست؛ زیرا اگر متعدد شود یا به مجرد ذاتش متعدد خواهد بود که در این صورت مستلزم تحقق کثرت بدون وحدت است و محال. و اگر تعددش به واسطه غیر باشد، واجب با لذات نخواهد بود بلکه ممکن است، با استناد به آیه "لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا" (انبیاء، ۲۲) که در آن مراد از فساد، نیستی است.
  - ۵- صفات حقیقیه عین ذات حق است (توضیح بیشتر در ادامه خواهد آمد).
- صفات حق تعالی: وی در تعریف صفت می‌گوید: «صفت به امری گفته می‌شود که برای شیء دیگر تعقل می‌شود و بدون آن قابل تعقل نیست، همچنانکه عرض به امری گفته می‌شود که در موضوعی یافت شود و وجود آن بدون موضوع امکان‌پذیر نباشد».

وی صفات حق را به سه گونه قابل تقسیم می‌داند:

۱- صفت حقیقیه مانند حیات. می‌گوید: «عقل هنگامی که قدرت و علم را برای حق تعالی ثابت می‌کند، حیات را نیز برای او تعقل می‌کند».

۲- صفت اضافیه مانند خالق بودن و ربّ بودن که تعقل آنها برای ذات حق به نسبت مخلوق و مربوط است.

۳- صفت سلبیه مانند جوهر نبودن و عرض نبودن که تعقل آن با مقایسه با جوهر و عرض است.

آنگاه با طرح اصل عنوان شده از سوی خواجه طوسی مبنی بر اینکه: «در تعقل امری برای چیزی لازم نیست آن امر در واقع و نفس الامر وجود داشته باشد، همچنانکه در تعریف مضاف می‌گویند، مضاف امری است که تعقل آن با مقایسه با غیر است» (ص ۴۷)، می‌نویسد:

«با توجه به اصل مزبور، اقسام سه‌گانه صفت در عقل هنگامی مقایسه غیر با حق تعالی برای او ثابت است و اتصاف حق تعالی به آنها مستلزم ترکیب و تکثر در ذات واجب نیست زیرا هنگامی که ماعدای حق از حق نفی شود، هیچ‌گونه صفتی، نه صفت حقیقی و نه صفت اضافی و نه صفت سلبی ثابت نیست و این نفی صفات همان توحید است» (شکیبا، ۱۹۱ به نقل از رساله اثبات الواجب).

همچنین درباره نحوه ارتباط صفات و ذات حق، قول مشهور حکما را که «صفات حق مبین ذات اوست» چنین تقریر می‌کند:

«صفات گاه اطلاق می‌شود بر امری که در نفس امر، بدان شیء قائم است، مانند علم و حرکت نسبت به زید. و گاه اطلاق می‌شود بر امری عرضی که قائم به آن نیست، مانند عالم و متحرک نسبت به زید» (همانجا).

آنگاه می‌نویسد:

«صفت در معنای اول مغایر با موصوف است ولی در معنی دوم با آن مغایر نیست. منظور حکما صفات قسم دوم است یعنی حی و عالم و قادر، نه حیات و علم و قدرت» (همانجا).

علم باری تعالی: در فصل پنجم از کتاب اثبات باری، علم حق تعالی را در دو "مقدمه" و هفت "مطلب" شرح می‌دهد.

مقدمه: قوه مدرکه هرگاه با پوششهای مادی مثل حواس همراه باشد، قادر به تعقل

نیست، ولی هرگاه از آن مجرد شود مانند قوه عاقله، قادر به تعقل خواهد بود... از این رو حکما معتقدند هر موجود مجردی با لزوم عاقل خویش است.

مطلب اول: علم حق تعالی به ذات خویش .

مطلب دوم: علم حق تعالی به سایر موجودات. چون واجب تعالی علت موجد همه موجودات است و علم به علت از آن جهت که موجب معلول است، علم به معلول خواهد بود.

مطلب سوم: علم حق تعالی به موجوداتی که با ذاتش مغایرت دارند، بعد از مرتبه علم او به ذات خویش می‌باشد و تابع آن، لذا موجب تکثر در ذاتش نخواهد بود.

مطلب چهارم: احاطه علم حق تعالی به اموری که متغیر و زوال پذیرند. زیرا علم حق به احوال عالم به واسطه علمش به ذات خود می‌باشد که سبب و مقتضی آن احوال است و چنین علمی با تبدل عالم تغییر نمی‌یابد. در صورتی علم حق به حوادث و رویدادهای جهان تغییرپذیر می‌بود که ناشی از پیدایش حوادث و تابع امور زمانی باشد.

مطلب پنجم: علم واجب به امور غیر متناهی .

در این مطلب با استناد به گفته فارابی در فصوص مبنی بر اینکه «غیر متناهی در عالم امر ممتنع نیست بلکه در عالم خلق محال است»، می‌گوید: همین طور است جواز تسلسل در عالم علم، و نیز جایز است به علم واحد علم به امور کثیره حاصل شود. مطلب ششم: علم حق تعالی به امور جزئی به نحو کلی است، یعنی عالم به همه خصوصیات امور جزئی است.

مطلب هفتم: علم حق با وجود کثرت معلوماتش واحد است، زیرا علم او از نوع علم فعلی است نه انفعالی.

**سمیع و بصیر بودن حق:** ابن سینا معتقد بود که سمیع بودن حق تعالی علم او به مسموعات و بصیر بودنش علم او به مبصرات است. بنا بر این، علم واحد است و اختلاف اسامی آن به واسطه اختلاف متعلقات آن است (شکیبا، ۱۶۱ به نقل از رساله عرشیه). میر صدر الدین، این قول را به ابوالحسن اشعری نیز نسبت داده و پس از بیان نظر متکلمین دیگر که سمیع بودن و بصیر بودن را دو صفت زاید بر علم می‌دانند، آن را تأیید و چنین تقریر کرده است:

«بدون شک سماع و ابصار دو نحوه مخصوص از علم به معنی اعم است. انکشاف شیء از طریق ابصار، دیدن و از طریق سماع، شنیدن خوانده می‌شود و هر موجودی که این دو نحوه از علم برایش حاصل باشد، سمیع و بصیر می‌باشد... و چون ثابت شد که



حق تعالی عالم به جمیع اشیاء است از جمیع جهات، لامحاله سمیع و بصیر است و تعدد قدما نیز لازم نمی‌آید، زیرا سمیع بودن و بصیر بودن مانند علم حق تعالی عین ذات اوست» (اثبات الواجب، ۴۱ - ۴۲).

ملاصدرا نیز در این باره می‌گوید: «او حاصل تحقیق این است که مفهوم سمع و بصر غیر از مفهوم علم است و این دو دو نحوه خاص از علم هستند و زاید بر مطلق علم» (۴۲۳/۶).

حیات حق تعالی: در فصل هشتم از کتاب اثبات الواجب، پس از تعریف حیات حیوانی و مغایرت آن باقوه و حس و حرکت، گفتار خواجه طوسی را در باب حیات حق تعالی نقل کرده، در تأیید آن می‌گوید: آیه «فسبحان رب العرش عما یصفون (انبیاء، ۲۲) مؤید همین حقیقت است. بیان خواجه طوسی چنین است:

عقلا حق را به طرف اشرف از دو طرف نقیض توصیف می‌کنند و چون خداوند را به علم و قدرت توصیف کردند و چنین دیدند که موجود فاقد حیات محال است به علم و قدرت توصیف شود. حق تعالی را به حیات نیز توصیف کردند. خصوصاً از آن جهت که حیات اشرف از موت است.

و این در حالی است که ملاصدرا مستند خواجه را برای اثبات حیات در نهایت ضعف قلمداد کرده و می‌گوید در همه موارد اثبات آنچه از دو طرف نقیض اشرف است برای حق تعالی جایز نمی‌باشد. وی معتقد است حیات مانند علم و قدرت از کمالات موجود بما هو موجود است و وابسته به ماده و لواحق آن نمی‌باشد و هر کمالی که برای موجود بما هو موجود ثابت است، برای حق تعالی که اتم الوجود است، ثابت می‌باشد (۴۱۷/۶-۴۱۹).

کلام حق تعالی: وی حروف را هیأتیابی می‌داند که بر صوت عارض می‌شود و صوت را تمّوج و حرکت هوا تعریف می‌کند. بر این اساس چون کلام مرکب از حروف است، پس کلام قائم به هوا خواهد بود نه متکلم. و لذا می‌گوید:

«متکلم تنها حروف و کلمات و ترکیب آن را به وضع مخصوصی متعین می‌سازد. این تمیّز و تعین حروف و کلمات همچنانکه بواسطه مخارج دهان است به کتابت نیز می‌باشد... به همین دلیل در هر دو مورد گفته می‌شود قال فلان کذا. تکلم خداوند قرآن را، نوشتن آن در لوح محفوظ است و صحیح است که قرآن را قول حق و کلام او بدانیم. و اگر کسی بگوید این نوشته بر لوح محفوظ قدیم یا حادث است؟ می‌گوئیم قدیم است و تعدّد

قدما لازم نمی‌آید زیرا بازگشت آن به علم حق است به تعین حروف و کلمات و ترکیب بعضی با بعض دیگر، بدانگونه که در عالم وجود تحقق دارد».

و سرانجام در فصل دوازدهم از کتاب اثبات الواجب دیگر صفات خداوند را متذکر شده هر یک را تبیین می‌کند؛ صفاتی همچون حکمت، جود، عنایت، لطف، هدایت، ازلیت، وحدانیت، ملکیت، حق بودن، خیر بودن، قهر و جهر، تمامیت و قیومیت.

مسأله ماهیت و وجود ذهنی: سید سند در حاشیه قدیم خود بر شرح تجرید (۲۶ - ۲۷) ابتدا دو گونه وجود را برای ماهیت عنوان کرده است:

۱- وجود خارجی که ماهیت به اعتبار آن تحت مقوله‌ای از مقولات است.

۲- وجود ذهنی که به اعتبار آن کیفیت نفسانی است.

وی پس از استناد به سخن ابن سینا در الهیات شفاء می‌گوید:

ماهیت واحد در خارج نمی‌تواند هم جوهر و هم عرض باشد و ما آن را محال می‌شمردیم ولی اشکالی ندارد که معقول این ماهیت که در خارج، جوهر است، در ذهن عرض و کیفیتی نفسانی باشد (همانجا).

و سرانجام متذکر می‌شود که:

به هر حال صادق بودن تعریف کیف بر جمیع ماهیات به حسب وجود ذهنی ما را بر آن داشت که صور همه مقولات را در ذهن از مقوله کیف بدانیم (شکیبا، ۲۶۷).

ملاهادی سبزواری بر این عقیده سید انتقاد کرده، می‌گوید: عقیده او برای دفع اشکال صدق جوهریت و عرضیت کافی است، ولی اشکال جزئی بودن و کلی بودن امر واحد را برطرف نمی‌سازد (مطهری، ۱۳۳/۲، ۱۳۴).

لیکن این عقیده مورد قبول و تأیید صدرالمتألهین قرار گرفته است. وی تقدّم وجود بر ماهیت را پذیرفته و نیز وجود را موجب تعین ماهیت می‌داند. از این رو صدرالمتألهین مانند صدرالدین بطور کلی ماهیات ذهنی را از مقوله کیف به شمار می‌آورد، ولی وجود ذهنی ماهیات را مانند وجود خارجی آنها از مقولات دهگانه جوهر و عرض خارج می‌داند (۱۸۹/۲، ۲۸۸) و در دفاع از عقیده سید، ضمن ایراد همه اعتراضات دوانی بر صدرالدین، هیچ یک را وارد ندانسته، به تک تک آنها پاسخ می‌دهد (۳۲۰/۱ - ۳۲۳).

مسأله نفس انسانی: صدرالدین مانند بسیاری از حکمای دیگر، نفس انسانی را جسمانیة الحدوث می‌داند یعنی حادث به حدوث بدن. وی ترکیب را به دو گونه قابل

انفکاک می‌داند: ۱- ترکیب اتحادی، یعنی چیزی عین چیز دیگر و متحد با آن باشد و در واقع هر دو جزء یک چیز بیشتر نیستند؛ ۲- ترکیب انضمامی، یعنی پیوستن چیزی به چیز دیگر؛ به طوری که هر یک از اجزا دارای ذات جداگانه بوده و امری که از ترکیب آنها حاصل می‌شود، بالفعل دارای کثرت است.

وی ترکیب جسم و بدن را از نوع اتحادی می‌داند، از این رو نفس را هنگامی که با بدن همراه است بالفعل مجرد نمی‌داند. معتقد است اگر نفس جزء ترکیبی انسان باشد، اشکالاتی چند پیش خواهد آمد (غیاث الدین، ۱۸۵ - ۱۸۷، ۱۸۲).

صدرالمتألهین از این عقیده سید نیز دفاع کرده و اعراضات دوانی را پاسخ می‌گوید (۲۸۶/۵ - ۲۸۹، ۳۹۲/۸ - ۳۹۳). بنا بر این وی نیز مانند صدرالدین نفس را صورت نوعیه بدن و تحقق نوع جسمانی را از دو امر که یکی بالفعل مجرد و دیگری امری عاری باشد، محال می‌داند. با این تفاوت که ملاصدرا تجرد کامل نفس را وابسته به انصراف کامل آن از طبیعت می‌داند و برای این انصراف، مرگ را لازم نمی‌شمرد، ولی میرصدرالدین برای رسیدن نفس به تجرد، مرگ را ضروری می‌داند. زیرا به عقیده او در زمان حیات، نفس انسانی صورت نوعیه بدن اوست و در چنین حالتی فعلیت تجرد آن امکان‌پذیر نیست.

مسأله جسم: سید سند جسم را مرکب از هیولی و صورت، و ترکیب را از نوع ترکیب اتحادی می‌داند و معتقد است اگر ترکیب انضمامی بود و ماده و صورت در جسم، دو ذات مختلف بودند، به هیچ وجه ماده بر صورت قابل حمل نبود (غیاث الدین، ۱۸۲-۱۸۳).

این عقیده وی نیز نه تنها مورد تأیید صدرالمتألهین قرار گرفته بلکه وی سخنان میرصدرالدین و ادله او را بدون تغییر یا با تغییری اندک و در قالب سخنان خود نقل می‌کند، به عنوان مثال در حجت سوم از جزء دوم الاسفار برای اتحادی بودن ترکیب هیولی و صورت، عین عبارات میرصدرالدین دشتکی را در استناد به نوشته‌های خواجه نصیرالدین طوسی و امام فخررازی در شرح اشارات و بهمینار در کتاب التحصیل و شیخ‌الرئیس در شفاء نقل می‌کند (۲۸۶/۵ - ۲۹۰).

بنا بر این هر دو فیلسوف ترکیب بدن و نفس را اتحادی، و نفس را صورت نوعیه بدن

می‌دانند و می‌گویند: تحقق نوع جسمانی از دو امر که یکی بالفعل مجرد و صورت عقلیه محض بوده و دیگری ماده‌ای جسمانی باشد، از محالات است<sup>۱</sup>.

### میر صدرالدین و ملاجلال‌الدین دوانی

ملاجلال‌الدین دوانی (۹۰۷د) از علمایی است که تألیفاتش در میان اهل فضل شهرت دارد. وی مردی متکلم، حکیم، فاضل، محقق و ادیب بود. مهارت او در علوم مختلف و نبوغ فکری و اندیشه تأثیرگذار وی و مخصوصاً دقت نظر و حسن ابتکار و ذوق سلیم که در شرح و بیان و تدریس و تصنیف علوم گوناگون، مخصوصاً فلسفه و کلام داشت، او را به مقام و الایی رسانید و شهرت فوق العاده‌ای برای وی حاصل کرد. تنها کسی که در شیراز می‌توانست با او برابری کند، حکیم مشهور، سیدصدرالدین دشتکی بود که پیش از آمدن جلال‌الدین نیز حوزه درس و بحث و شاگردان بسیار داشت. ولی با آمدن جلال‌الدین به میزان قابل توجهی از رونق حوزه تدریس و موقعیت سید کاسته شد و شاید همین امر نیز از نظر علمی، رقابتی طولانی میان آن دو فیلسوف بزرگ پدید آورد و خود موجب بروز استعداد و شخصیت علمی هر دو و تألیف و تصنیف کتب سودمندی گردید (دوانی، ۴/۴۱۴).

ابوالقاسم نصرالبیان کازرونی درباره رابطه میان سید سند و دوانی چنین بیان می‌دارد:

«در دقائق مباحث حکمیه میانه ایشان (جلال‌الدین دوانی) و حضرت امیر صدرالدین محمد اتفاق مناظرات و مباحثات طویل الذیل در حضور و غیبت افتاده و به این تقریب از جانبین استقصای نظر در مطالب حکمت و کلام کرده‌اند. خصوصاً مباحث امور عامه شرح جدید که مولانا علی قوشچی تألیف نموده... (و دوانی برآن شرح نگاهش است)... در اکثر آن مباحث روی سخن مولوی (دوانی) با حضرت امیر صدرالدین محمد است و هر جا که در مؤلفات خود اسم میر برده اند از روی ادب و تعظیم ذکر نموده‌اند».

و نیز می‌نویسد:

«نسبت میان آن دو مانند نسبت میان فارابی و شیخ الرئیس، یا افلاطون و ارسطو است، زیرا مدار افادات دوانی بر استکشاف و تفصیل بود، اما صدرالدین غالب اعتمادش بر حدسیات بوده و به اشارات موجز و عبارات لطیفه اکتفا می‌کرد» (۱۲۶، ۱۲۷).

۱. برای آگاهی از تفصیل آراء و اندیشه‌های فلسفی سید سند نک: شکیبا، ۲۷۰ - ۳۵.

و نیز گفته اند:

«هر کس والی شیراز می‌شد، جهت تحقیق وقایع طبع ایشان مجالس ساخته و مستفید و بهره‌ور می‌گردیدند» (خواندمیر، ۶۰۵/۳).

لیکن جلال‌الدین دوانی غالباً در بحث و مناظره شفاهی، خود را حریف صدرالدین محمد نمی‌دید و بیشتر در آثار کتبی خود در صدد پاسخگویی برمی‌آمد، چنانکه پس از مناظره‌ای نسبتاً طولانی در حضور فضلالی فارس در مسجد جامع عتیق شیراز خطاب به حضار می‌گوید: «حضرت میر پرواز می‌کنند و مرا به عصا راه باید رفت، همراهی میسر نیست» (کازرونی، ۱۲۷).

گرچه این مناظرات از نظر برخی، مجادلاتی از سرعصیبت و یا معارضه‌ای میان یکی از اولاد علی - سید سند - و یکی از نوادگان ابوبکر - دوانی - بوده است، لیکن نباید از نظر دور داشت که بسیاری از مباحث منطقی، فلسفی و کلامی در بین همین مناظرات مورد حل‌جیه‌های دقیق قرار گرفته و بعدها رهگشای فلاسفه‌ای چون ملاصدرا گشته است. به عنوان نمونه، مناظرات این دو بزرگوار است در مغالطه جذر اضم یا پارادوکس دروغگو، که یکی از پارادوکسهای مهم در منطق و معرفت‌شناسی محسوب می‌شود و در بحث صدق از اهمیت خاصی برخوردار است. (نک: قراملکی، شم ۸۰/۴، شم ۶ و ۶۷/۵، شم ۸ و ۹۵/۹، شم ۴۰/۱۱) و نیز مباحثات ایشان در باب «حمل» و مسائل مربوط به آن که در فلسفه ملاصدرا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت و در معرفت‌شناسی امروز نیز اهمیت شایان توجهی دارد. دامنه این مجادلات پس از مرگ ایشان نیز ادامه داشت و امیر غیاث‌الدین منصور که در زمان حیات آنها و در سنین جوانی خود به مباحثه و مناظره با علامه دوانی می‌پرداخت، پس از رحلت ایشان در رساله‌های متعدد خود همچنان به مقایسه‌گفتار این دو فیلسوف پرداخته و غالباً در تأیید پدر، سخنان علامه دوانی را جواب گفته است.

صاحب فارسنامه ناصری به یکی از مناظرات امیر غیاث‌الدین با علامه دوانی و در حضور امیر صدرالدین چنین اشاره می‌کند:

«در مجلسی که مشحون بود از علما و اکابر، امیر غیاث‌الدین منصور که در سن ۱۸ سالگی به سر می‌برد، جناب محقق دوانی را مخاطب ساخته و مطالب علمی را به عنوان مشاجرت سؤال نمود و جناب دوانی از پاسخ اعراض کرد. در این هنگام رنگ چهره

امیرصدرالدین پدر بزرگوار آن جناب از این اعراض متغیرگشت و به جناب دوانی فرمود: بنده زاده با شما چنین می‌گویم! علامه دوانی در پاسخ گفت: شما خود بفرمایید تا ما ببینیم چه پاسخ می‌گویید» (فسائی، ۱/۱۱۴۲).

### میرصدرالدین و ملاصدرای شیرازی

فیلسوف شهیر، ملاصدرای شیرازی، در جای جای کتاب پرارزش خویش، الاسفارالاربعه به طرح دیدگاهها و آراء امیرصدرالدین می‌پردازد و گاه در ضمن طرح اعتراضات دوانی بروی، میان اندیشه‌های این دو عالم جلیل‌القدر به داوری می‌نشیند و در غالب موارد، جانب سید را گرفته، اعتراضات دوانی را رد می‌کند. در عین حال مواردی نیز وجود دارد که سخنان و آراء میرصدرالدین و ادله او را بدون تغییر و یا با تغییری اندک در سیاق عبارات سخنان خود نقل می‌کند، چنانکه به برخی از این موارد ضمن طرح آراء و اندیشه‌های فلسفی صدرالدین اشاره شد؛ به عنوان مثال آنچه صدرالمتألهین درباره اتحاد نفس و بدن آورده، توضیح گفتار میرصدرالدین است. وی پس از آنکه به اشکالاتی درباره اتحادی بودن نفس و بدن پاسخ می‌گوید، اشکالاتی چند را در صورت انضمامی بودن نفس و بدن ذکر می‌کند که در واقع عین عبارات میرصدرالدین دشتکی است. در بحث اصالت وجود، عقیده صدرالدین محمد درباره وجود ذهنی، مورد توجه و تأیید صدرالمتألهین قرار گرفته است و آن را بر مبنای اصالت وجود توجیه کرده و به همه ایرادهای دوانی برسید پاسخ داده است و سرانجام عقیده وی را درباره تقدم وجود بر ماهیت پذیرفته است. نیز ملاصدرا در بحث توحید و برهان صدیقین عبارات سید را نقل کرده و نظر او را با قول خود که قول حق است یکی می‌داند و ضمن پاسخگویی به اعتراضات دوانی هیچ یک را بر سید وارد نمی‌داند (۵/۱۲-۱۵).

### فرزندان و نوادگان دانشمند

غیاث‌الدین منصور در رساله کشف الحقائق المحمدیه، همه اجداد پدری خویش را صاحبان علم و عرفان معرفی می‌کند که در زمان خویش، وحید ایام و نمونه بوده‌اند. اما این مشخصه در میان فرزندان صدرالدین محمد نیز همچنان ساری بود. در این مکتب بزرگانی رشد کردند که هر یک از بهترین‌های زمان خود محسوب شده‌اند. اینک به ذکر

نام برخی از ایشان بسنده می‌کنیم (فسائی، ۲/۱۰۳۸-۱۰۴۳؛ خوانساری ۵/۱۸۵-۱۸۹؛ مهراز، ۲۸۳-۲۸۵):

۱- غیاث‌الدین منصور ملقب به استاد بشر و عقل حادی عشر (شرح حال وی بطور مفصل در مقاله‌ای جداگانه تدوین شده است).

۲- عمادالدین مسعود که پیوسته به نشر علوم و مواعظ حسنه و نصایح ملوک و سلاطین اشتغال داشته و در سال ۹۵۵ ق بدرود حیات گفته است.

۳- سید صدرالدین محمد فرزند غیاث‌الدین منصور و صاحب کتاب الذکری. وی را صاحب توبه نصوص دانسته اند که بر اثر تذکر پدر، از گناه شرب خمر که در جوانی مرتکب شده بود، توبه سختی کرد و همین توبه و روی آوردن او به عبادت و ریاضت در کنار تعلیم و آموزش پدر، از او دانشمندی بزرگ ساخت.

۴- امیر ابراهیم بن امیرسلام‌الله، فرزند عمادالدین مسعود و پسر عموی صدرالدین ثانی. وی در سال ۹۷۱ ق با نواده شاه اسماعیل ازدواج کرد و در حدود ۹۷۵ ق وفات یافت.

۵- امیر نظام‌الدین احمد فرزند امیر ابراهیم و نواده عمادالدین مسعود، ملقب به سیدالعلماء که در سال ۱۰۵۰ ق وفات یافته است و سه کتاب در اثبات الواجب دارد: کبیر، وسیط، و صغیر.

۶- میرزا محمد معصوم دشتکی فرزند نظام‌الدین احمد که در مکه می‌زیسته و فقه مذاهب پنجگانه را علاوه بر تفسیر و کلام درس می‌گفته است و در سال ۱۰۳۲ ق وفات یافته است.

۷- نظام‌الدین احمد فرزند میرزا محمد معصوم. وی در سال ۱۰۲۷ ق در طائف متولد شد، در مکه معظمه رشد نمود و در سال ۱۰۵۵ ق به دعوت پادشاه دکن به حیدرآباد رفت و با دختر وی ازدواج کرد و همانجا حکومت یافت و در سال ۱۰۸۵ ق به جوار قرب‌الهی پیوست.

۸- سید علیخان حسینی مدنی مکی مشهور به سید علیخان کبیر. وی فرزند نظام‌الدین احمد است که در سال ۱۰۵۲ ق در مدینه منوره به دنیا آمد. ۱۴ سال در مکه تحصیل کرد و در سال ۱۰۶۶ ق برای دیدار پدر به هندوستان رفت. در سال ۱۱۱۳ ق به

مکه بازگشت و املاک موقوفی خود را در عربستان بر فرزندان وقف کرد. در سال ۱۱۱۶ق به خواهش شاه سلطان حسین به اصفهان و سپس به مشهد رفت. پس از آن به شیراز بازگشت و تا آخر عمر در این شهر ماند. سرانجام در سال ۱۱۱۸ در ۶۶ سالگی درگذشت و در بقعه شاهچراغ به خاک سپرده شد. سید علیخان کبیر در علوم عقلی و نقلی و بخصوص در ادبیات عرب آثار فراوانی دارد و شرح او بر صحیفه سجاده موسوم به ریاض السالکین از شهرت بسیار برخوردار است.

۹- میرزا احسن فسائی فرزند سوم میرزا مجدالدین محمد پسر سید علیخان کبیر. وی پس از درگذشت سید علیخان، به همراه پدر به فسا رفت و همانجا اقامت گزید. کتاب مشهور فارسنامه ناصری از اوست.

۱۰- میرزا ابراهیم صفا و علی اصغر حکمت که از طرف مادر به این خاندان تعلق دارند. علی اصغر حکمت نواده دختری میرزا احسن فسائی است و از ادبا و محققان معاصر به شمار می آید (کاکائی، ۸۹).

## شاگردان بنام

همه کسانی که در مکتب شیراز و مدرسه منصوریه - که پایه های بنایش توسط صدرالدین کبیر، استوار گشت - به تعلم و دانش اندوزی اشتغال داشتند نیز همچون اساتید خویش، یگانه ایام بوده و تألیفات متعددی از خود به یادگار گذاشته اند. در این بخش به ذکر اسامی مبرزین ایشان بسنده کرده ایم:

۱- غیاث الدین منصور، فرزند ارشد صدرالدین محمد؛

۲- «ملا شمس الدین محمد بن احمد خفری؛ وی پس از غیاث الدین منصور بزرگترین شاگرد صدرالدین محمد دشتکی محسوب می شود. در کتب فلسفه غالباً از او با عنوان محقق خفری، علامه خفری، و فاضل خفری یاد شده است. وی در منطق، حکمت، ریاضی و هیأت سرآمد اقران و از مشاهیر زمان بوده است. خفری شیعه ای معتقد و عاشق اهل بیت علیهم السلام بوده است. کتب وی مورد توجه فلاسفه و اصحاب حکمت متعالیه بوده تا آنجا که امثال صدرالمتألهین، شیخ محمد جعفر لاهیجی و آقا جمال خوانساری بر کتب وی شرح و تعلیقه نگاشته اند.



۳- حاج محمود نیریزی که در بعضی از کتب، نام او را به اشتباه حاج محمود تبریزی نوشته‌اند. شهید مطهری در طبقه بندی فلاسفه اسلامی او را در طبقه نوزدهم حکما و فلاسفه اسلامی قرار داده است. او علاوه بر تحقیق و تألیف، به واسطه خط خوشی که داشته به استنساخ و حفظ کتب ارزشمند فلسفی و کلامی همت گماشته است. وی در سال ۹۰۳ق یعنی سال شهادت سید سند، از این استاد فرزانه به دریافت اجازه نائل آمده که این اجازه‌نامه به خط خود استاد بر حاشیه نسخه‌ای که «حاج محمود» از کتاب اثبات الواجب صدرالدین محمد استنساخ کرده، نگاشته شده است (کاکائی، ۷۱).

۴- مظفرالدین علی بن محمد شافعی شیرازی (۹۱۸د یا ۹۲۲ق)؛ وی شاگرد علامه دوانی نیز بوده و به دامادی وی نیز مفتخر شده است.

۵- تقی‌الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد الفارسی؛ ظاهراً او پیش از آنکه تلمیذ صدرالدین محمد باشد، از کرسی تدریس غیاث‌الدین منصور بهره گرفته است. لیکن یکی از دلایلی که حکایت از شاگردی وی نزد صدرالدین کبیر دارد این است که در کتاب صحیفه‌النور خود از صدرالدین کبیر با لقب «الاستاذ» یاد می‌کند.

## آثار و تألیفات

پس از غور و کاوش بسیار در کتب تراجم، به نام ۱۶ اثر از تألیف صدرالدین محمد دست یافته‌ایم:

۱- اثبات الواجب تعالی یا الحقائق المحمدیه (تهرانی، ۱۰۸/۱)؛ این رساله مشتمل بر ۱۲ فصل است که توسط فرزندش، غیاث‌الدین منصور، شرح شده است. شارح خود هفت فصل بدان افزوده و در فصل هفتم به شرح احوال پدر پرداخته است. از آنجا که وی این شرح را کشف الحقائق المحمدیه نامیده است روشن می‌گردد که رساله اثبات الواجب سید سند، الحقائق المحمدیه نام داشته است.

ملاصدرا در کتاب اسفار و سایر کتب خود از کتاب اثبات الواجب و نیز از حاشیه او بر شرح تجرید سید سند نقل قول فراوان دارد.

۲- تعلیقات علی تیسیر الفقه؛ حاشیه‌ای است بر تیسیر الوصول الی جامع الاصول در فقه شافعی و در واقع مختصر کتاب جامع الاصول ابن‌الله جزری شافعی (۶۰۶ق)

می باشد (همو، ۶/۵۵).

۳- الجذرا لاصم (همو، ۵/۹۲)؛ رساله ای است در علم منطق و معرفت شناسی و در تحقیق مغالطه معروف به جذرا صم یا پارادوکس دروغگو.

۴- حاشیه علی شرح المطالع (همو، ۶/۱۳۵)؛ شرح المطالع که به نام لوامع الاسرار، موسوم است، تألیف قطب الدین محمد رازی است و در واقع شرح کتاب مطالع الانوار، تألیف سراج الدین محمود الارموی (د ۶۸۹ق) در علم منطق است (همان، ۱۳۲). سید سند دو حاشیه بر شرح المطالع نگاشته است. اولی به الحاشیه القديمة الصدرية و دومی با عنوان الحاشیه الجديدة الصدرية موسوم است. وی حاشیه دوم را در ردّ اعتراضات جلال الدین دوانی بر حاشیه قدیم خود به رشته تحریر درآورد. این حواشی بخشی از الطبقات الصدرية و الطبقات الجلالية را تشکیل می دهد (حاجی خلیفه، ۲/۱۰۹۶، ۱۱۰۴).

۵- حاشیه علی حاشیه لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار (همو، ۶/۷۷). این رساله همان حاشیه دوم وی است بر شرح مطالع که آن را در پاسخ به اعتراضات جلال الدین دوانی بر حاشیه اول وی نگاشته است.

۶- حاشیه علی شرح التجريد الجديد (الحاشیه الصدرية) (همو، ۶/۶۹). این رساله حاشیه ای است بر شرح تجريد علی قوشچی و قبل از شرح دوانی نگاشته شده است (همو، ۱۳/۱۳۸). تجريد الکلام فی تحرير عقاید الاسلام، تألیف خواجه نصیر الدین طوسی (د ۶۷۲ق)، یکی از بارزترین کتب در عقاید شیعه امامیه می باشد. نام حقیقی این کتاب تحرير العقاید است لیکن به التجريد شهرت یافته است. فاضل قوشچی یکی از علمای اهل سنت است که بر این کتاب شرحی نگاشته است که به الشرح الجديد موسوم است.

۷- الحاشیه علی الحاشیه الشریفیه علی الشرح القديم للتجريد (همو، ۶/۷۰)؛ الشرح القديم للتجريد تألیف شمس الدین محمود اصفهانی (د ۴۶ق) است. این شرح توسط سید شریف جرجانی (د ۸۱۶ق) مورد تحیشه قرار گرفته و به نام حاشیه التجريد یا الشرح القديم للتجريد موسوم است (حاجی خلیفه، ۱/۲۵۰).

۸- الحاشیه علی شرح القطبی للرسالة الشمسية (آقابزرگ، ۶/۳۷)؛ حاشیه ای است بر

شرح قطب‌الدین رازی (د۷۶۶ق) یکی از شاگردان علامه حلّی و شهید اول بر کتاب شمس‌المنطق، تألیف نجم‌الدین ابوالحسن علی بن عمر قزوینی مؤلف حکمة‌العین.

۹- الحاشیة علی شرح مختصر الاصول (همو، ۱۳۲/۶)؛ کتاب منتهی السؤل والامل فی علمی الاصول والجدل، تألیف ابن حاجب مکی (د۶۴۶ق) است. مؤلف خود به دلیل حجم وسیع کتاب، بخشی از "اصول الفقه" آن را برگزیده است و این گزیده است که با نام مختصرالاصول شهرت دارد. یکی از شرحهای معروف بر این کتاب، شرح قاضی عضدالدین ایجی (د۷۵۶ق) است (همو، ۱۲۸/۶، ۱۲۹).

۱۰- الحاشیة علی الکشاف الزمخسری (تهرانی، ۴۶/۶)؛

۱۱- الحاشیة علی المطول (همو، ۷۳/۶)؛ کتاب مفتاح العلوم تألیف سراج‌الدین سکاکی (د۶۲۶ق) و مشتمل بر سه بخش صرف، نحو و معانی و بیان می‌باشد. بخش سوم این کتاب توسط جلال‌الدین محمد، معروف به خطیب دمشقی (د۷۳۹ق) تلخیص شده و با عنوان المختصر شهرت یافته است. این تلخیص از سوی سعدالدین تفتازانی (د۷۹۲ق) مورد شرح قرار گرفته و با نام المطول شناخته شده است (همو، ۲۰۲/۶، ۷۰).

۱۲- رساله فی الفیاض (همان، ۱۳۵)؛ این رساله شرحی است بر کلمة «فیاض» در کتاب لوامع الاسرار که با عبارت «الحمد لله فیاض ذوارف العوارف» آغاز شده است.

۱۳- رساله فی الکلام (همو، ۱۰۸/۱۸).

۱۴- رساله فی خواص الجواهر یا جواهرنامه (همو، ۱۸۲/۱۱)؛ رساله‌ای به زبان فارسی است در مورد شناخت انواع جواهر و خواص و قیمت آنها.

رساله‌ای به همین نام نیز به صدرالدین محمد ثانی نواده سید سند منسوب است. غیاث‌الدین منصور در رساله کشف الحقائق المحمدیة کتاب رساله فی الجواهر را به پدرش نسبت داده است. صاحب ریحانة الادب نیز همین عنوان را به صدرالدین کبیر منسوب داشته است (۳/۴۷۴). لیکن هانری کر بن در تاریخ فلسفه اسلامی (ص ۴۷۴) کتابی را به زبان فارسی به نام جواهرنامه به صدرالدین محمد ثانی منسوب کرده است. پس یا هر دو صدرالدین کتاب جواهرنامه داشته‌اند یا تشابه نام میان جدّ و نیره سبب اشتباه در تشخیص مؤلف گشته است. لازم به توضیح است که بیانات صاحب الذریعة انتساب جواهرنامه را به صدرالدین ثانی تأیید می‌کند (۵/۲۸۳).

۱۵- رساله‌ای در «قوس فزح» یا «هاله» یا «خرمن ماه» (همو، ۲۰۷/۱۷)؛ این رساله نیز در زبان فارسی نگاشته شده و از چگونگی پیدایش رنگین کمان بحث کرده است.

۱۶- رساله فی الوجود الذهنی (همو، ۳۷/۲۵)؛ آراء خاص میرصدرالدین در مورد وجود ذهنی که در این رساله نگاشته شده، بعدها مورد استفاده فلاسفه بزرگی همچون ملاصدرا قرار گرفته است.

### منابع:

- امین، سید محسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- خواندمیر، غیاث‌الدین، حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر، تهران، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۳۳ش.
- خوانساری، محمد باقر؛ روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، قم، کتابفروشی اسماعیلیان، ۱۳۹۲ق.
- دشتکی، غیاث‌الدین منصور، کشف الحقائق المحمدیه، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه خطی شماره ۲۶۰۵۱.
- دشتکی، صدرالدین، اثبات الواجب، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۸۳۴.
- همو، الحاشیه القدیمة الصدریة علی شرح التجرید، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس، شماره ۱۷۵۵.
- دوانی، علی، مفاخر اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش.
- شکیبا، عبدالله، بررسی آثار و افکار فلسفی میرصدرالدین دشتکی، رساله دکتری گروه فلسفه و حکمت، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، بی تا.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۴ش.
- تهرانی، آقابزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ق-۱۹۸۳م.
- فرامرزی قوام‌ملکی، «معمای جذر اصم»، خردنامه صدرا، شماره‌های ۶-۵، ۹-۸، ۱۱.
- فسائی، میرزا حسن حسینی، فارسنامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگاری، تهران،

انتشارات امیرکبیر.

- قمی، عباس، الکنی واللقاب، مطبعة الحیدریة فی النجف، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۶م.
- کاکائی، قاسم، سلم السموات، تصحیح یحیی قریب، مرقوم پنجم، ۱۳۴۰ش.
- کاکائی، قاسم، «آشنائی با مکتب شیراز»، خردنامه صدر، شم ۳، فروردین ۱۳۷۵ش.
- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سید جواد طباطبائی، انتشارات کویر.
- مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب، چاپخانه شفق، چاپ دوم، بی تا.
- مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ش.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد، الاسفار الاربعه، قم، چاپ مصطفوی، ۱۴۰۴ق.
- مهراز، رحمت الله، بزرگان شیراز، انجمن آثار ملی.
- میر، محمد تقی، بزرگان نامی پارس، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۱ش.
- نعمه اللهی، معصوم علیشاه، طرائق الحقائق، چاپ سنگی، دارالخلافة، ۱۳۱۹ش.
- نورانی، عبدالله، «الحکمة العملية تألیف غیاث الدین منصور دشتکی»، مقالات و بررسیها، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دفتر ۵۸-۵۷ (۱۳۷۴-۱۳۷۳ش).